

تاریخ مسعود نیک‌پی

دکتر حوریه شیخ مونسی*

چکیده:

یکی از گنجینه‌های متون فارسی، کتب تاریخی است. این آثار، میراث گران‌بهای نیاکان ماست. متون تاریخی علاوه بر آگاهی‌هایی که در زمینه تاریخ و وقایع گذشته به ما می‌دهند، شیوه‌های نثر نویسی و ویژگی‌های زبانی متون را در ادوار پیشین به ما می‌نمایند. تاریخ مسعود نیک‌پی کتابی است از قرن ۸ هجری قمری که درباره تاریخ حیات بشر از ابتدای خلقت آدم تا پایان دوره چنگیزخان تدوین شده است. نسخه خطی این کتاب در دست تصحیح است.

کلید واژه‌ها: تاریخ، مسعود نیک‌پی، سبک فارسی.

معرفی تاریخ نیک‌پی:

ادبیات غنی فارسی گنجینه‌ای گران‌بها از میراث ارزشمند نیاکان ماست و خزان‌های است سرشار از منابع آگاهی که به صورت نظم و نثر در حوزه‌های مختلف دانش به یادگار به ما سپرده شده است.

در میان این میراث ارجمند، کتب تاریخی بی‌شماری وجود دارد که گاه، هنوز به صورت نسخ خطی در کتابخانه‌ها و دور از دسترس عموم مردم است و گاه، متونی است که تصحیح و چاپ شده و قابل استفاده برای علاقه‌مندان است. این کتب از جهت چگونگی تدوین به دو صورت کلی تقسیم می‌شوند:

الف): کتاب‌های تاریخی که موضوع آن‌ها سلسله پادشاهی است؛ مثل تاریخ جهانگشا و بیهقی و دره نادره و ...

ب): تواریخی که حوادث را بر اساس سال وقوع نقل کرده‌اند؛ یعنی توالی زمانی حوادث مبنای تدوین آن‌هاست؛ مثل کامل ابن اثیر، تاریخ طبری و ...
تاریخ مسعود نیک‌پی از گونه دوم است و تاکنون به صورت نسخه خطی باقی مانده است.

مؤلف تاریخ نیک‌پی:

درباره مؤلف تاریخ نیک‌پی مطالب پراکنده‌ای در دست است که متأسفانه چندان مؤید یکدیگر نیستند. مرحوم علامه قزوینی در دو موضع از کتاب تاریخ جهانگشای جوینی از این کتاب نام برده است؛ یکی در دیباچه:

عین همین ذیل را به اسم و رسم منسوباً به خواجه نصیرالدین طوسی در آخر فصل راجع به خلافت المستعصم بالله از تاریخ عام مطول مبسوطی تألیف شخصی موسوم به نیک پی بن مسعود بن محمد بن مسعود که به‌ظاهر در اوایل قرن هشتم می‌زیسته و نسخه عظیم‌الحجمی از آن دارای ۶۴۱ ورق به قطع بسیار بزرگ در کتابخانه ملی پاریس موجود است نیز خوشبختانه به دست آوردم. (تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، دیباچه، ص ک)

و در جای دیگر از همین کتاب تقریباً همین مطالب را آورده:

علاوه بر این سه نسخه جهانگشا، ذیل مزبور عیناً در تاریخ نیک‌پی که تاریخ مبسوطی است از جنس روضه الصفا و حبیب السیر تألیف شخصی موسوم به نیک پی بن مسعود بن محمد بن مسعود که ظاهراً در اوایل قرن هشتم می‌زیسته... (تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳: ۲۷۹)

که در هر دو جا جز نام مؤلف و کتاب و دوره‌ای که مؤلف می‌زیسته مطلب دیگری عرضه نمی‌کند؛ اما در فهرست نسخ عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۱۴۰۴ برگ ۴۵ به نقل از کتاب معزالانساب فی شجره الانساب از فردی با

عنوان نیک پی نام برده شده:

این نیک پی در جنگ براق، تغاخان همراه براق بود بعد از آنکه منهزم شدند و به حدود ماوراءالنهر رفت در حد بخارا از براق روی گردان شد و با لشکر خود متوجه ترکستان گشت. براق از عقب، اونالیق پسر قذاق نوین را بفرستاد و او را از خود ایمن گردانید. بعد از آن به سر او رفت و جنگ کرد و نیک پی کشته شد و نالیق پس از کشته شدن نیک پی خبر کشته شدن احمد شنید... و این حالات به سال ۶۶۹ بوده است.^۱

و نیز در جلد ۱ فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه، نسخه پاریس شماره ۶۱، فهرست بلوشه ش ۲۵۳ - استوری: ۱- ۷۹ و ۱۲۳۲ و فهرست دانشکده ادبیات ص ۵۴۱ نام کتاب و مؤلف آن بدون هیچ توضیح مفیدتری ذکر شده است. چنانکه دیده شد از کتب تاریخی و فهارس، آگاهی چندانی به دست نمی‌آید. آنچه از مقابله جهانگشا با معزالانساب به دست می‌آید، فقط همسانی نام یا شهرت نیک پی است و در مورد تاریخ زندگی وی حدود یک قرن اختلاف می‌بینیم و این سؤال همچنان بی‌جواب است که «آیا این دو تن یکی هستند با اندک مسامحه در ثبت دوره زندگی؟»

درباره کتاب:

تاریخ مسعود نیک پی - که فقط نسخه خطی آن در دست است - کتاب تاریخی مفصلی است با شیوه تاریخ طبری که بخش تاریخی آن از پیدایش انسان آغاز می‌گردد و البته همانند برخی دیگر از کتب تاریخی ایرانی ابتدای آن با خلقت کیومرث و تاریخ پیشدادیان است. دیباچه آن - که به دلیل افتادگی چند برگ اول ناقص است - از اواسط نعت رسول اکرم (ص) آغاز می‌شود و نثری بسیار متکلف و مصنوع دارد و پس از حدود نیم صفحه به مدح خلفای چهارگانه می‌پردازد و از همه با احترام و با لقب امیرالمومنین نام می‌برد.

سپس در سبب تألیف کتاب، خود را چنین معرفی می‌کند:

اما بعد چنین گوید ناظم این فراید فواید از بحار ائمه دین و ناقد این لالی

معالی از اصداف لباب علماء راسخین، افقر خلق الله الغنی المعبود، نیک‌پی بن مسعود بن محمد بن مسعود وفقه لاقتفاء آثار الابرار و جعل سعیه مشکورا بین الاخیار، که بر نظر انوار ارباب ملک و ملت و رای معتبر اصحاب دین و دولت، مخفی نماند که در خزائن کون و مکان و دفائن عالم هیچ جوهر نفیس‌تر از علم و هیچ متاعی شریف‌تر از فضل نیست.

شعر:

العلم انفس شیء انت ذاخره

من یدرس العلم لم یدرس مفاخره

اجهد لنفسک اصبحت تجهله

فاول العلم اقبال واخره

رباعی:

مالی که ز تو کس نستاند علم است

حالی که تو را ز غم رهاند علم است

مشغول به علم شو که در هر دو جهان

راهی که تو را به حق رساند علم است

۱۸۷

* فصلنامه زبان و ادب، شماره ۳۵، بهار ۱۳۸۷

و در این معنی هیچ شائبه نیست که علم تاریخ از انفس بعضی از علوم اسلامی

است. پادشاه و گدا و توانگر و بی‌نوا و قوی و ضعیف و وضع و شریف از فواید

جزیله این علم نامی و عواید جمیله این فن گرامی به حظ وافی و نصیب کافی فائز

می‌گردند. چه از خواص جلیله این علم یکی آن است که تقلب لیل و نهار و تغییر

گنبد دوار در نظر عقل، واضح و روشن و لایح و مبرهن می‌شود و نتیجه این خاصیت

آنکه بود و نابود این جهان فانی بر خاطر آسان می‌گذرد.

رباعی:

دنیا چه بود که از پی بیش و کمش

دل در بندد کسی به جور و ستمش

پیداست تفاوت وجود و عدمش

آن نیز نمانده گیر شادی و غمش

(ص ۴ و ۵ دیباچه. توضیح: ارجاع‌ها در این مقاله همه به شماره برگه نسخه

عکسی است.)

چنانکه دیدیم مؤلف، سبب تالیف کتاب را آگاهی خوانندگان از احوال جهان

فانی و بی‌اعتباری وجود یا عدم آن می‌داند و به همین سبب نیز علم تاریخ را «انفس

علوم اسلامی» می‌داند.

پس از تالیف، فهرست مطالب کتاب را در چند صفحه آورده است؛ ویژگی‌ای

که احتمالاً در کمتر کتاب آن دوره دیده می‌شود.

آنگونه که از متن پیداست به شعر نیز توجه فراوانی داشته، چنان‌که در

سراسر کتاب به مناسبت، ابیات فارسی و عربی فراوانی از شعرای بزرگ نقل

کرده و البته در موارد نادری نام شاعر را نیز ذکر کرده است:

ص ۶۳: آخر الامر به مکر و دستان رستم دستان هلاک شد؛ چنان‌که فردوسی

در شاهنامه گوید:

شهنشه گز اندر کمان راند زود

بدان سان که سیم‌رخ فرموده بود

ص ۵۶: چنانک فردوسی در شاهنامه گفته است:

صدویست سالش چو نزدیک شد

زبان کند و چشمانش تاریک شد

ص ۵۷۳: اشعاری از سلطان طغرل نقل کرده: و سلطان طغرل را گزری گران

بوده است که بدان مباهات نمودی و این رباعیات در آن حالت گفته است:

(ص ۴ و ۵ دیباچه)

رو جوشن من بیار تا در پوشم

کاین کار به من فتاد تا خود کوشم

تا هست به کف گرز و سپر بر دوشم
من ملک عراق را به جان نفروشم
و این رباعی را نیز در آن حالت گفته است:
من میوه شاخ سایه پرورد، نیام
در دیده خورشید جهان گرد نیام
گر بر سر خصمان که نه مردند و نه زن
مقناع زنان بر نکم مرد نیام
(تاریخ راحة الصدور راوندی، ص ۳۶۹. پس از ذکر این دو بیت گوید او مقناع
بر سر خصمان نکرد؛ اما خصمان سر نازنین او بر دار کردند.)
ص ۲۹: و چون در پیش لشکر می راند بر عادت خویش این دو بیت شاهنامه
را می خواند (که البته سه بیت نقل می کند):
چو زان لشکر گشن برخاست گرد رخ نامداران ما گشت زرد
من آن گرز یک زخم برداشتم سپه را بدانجای بگذاشتم
خروشی خروشیدم از پشت زین کجا آسیا شد بر ایشان زمین
ص ۵۷۲: عمادالدین زوزنی را در این باب قصیده ای است که مطلع آن این
است:

بحمداله از شرق تا غرب عالم به شمشیر شاه جهان شد مسلم
تکش خان ایل ارسلان بن اتسز پدر بر پدر پادشه تا به آدم
ص ۶۰۸: و کمال الدین اسماعیل راست قصیده ای مطول... و این چند بیت که
ثبت می گردد و از آن قصیده است:

بسیط روی زمین بازگشت آبادان

به یمن سیر سپاه خدایگان جهان

ص ۱۸: در ذکر پادشاهی هوشنگ: "به درویش پروری و سخاگستری... معانی

ابیات خاقانی بر حواشی کتب خواطر و صدر الواح ضمایر نوشتی:

هر جا که عدل سایه کند، رخت و بن بنه
کاین سایه بان ز طوبی اخضر نکوتر است
وانجا که عدل خیمه زند، تختگاه ساز
کاین خیر از سپهر مدور نکوتر است
(خاقانی ۷۴)

ص ۱۳: در ذکر کشته شدن سیامک، از خاقانی بدون ذکر نام ابیاتی آورده:
آنچه از من گم شدی گر از سلیمان گم شدی
بر سلیمان هم پری هم اهرمن بگریستی
آتش و آب ار بدانستی که از گیتی که رفت
آتش از غم خون شدی آب از حزن بگریستی

(خاقانی ۴۴۱)

ص ۵۷۵: و خاقانی را در این باب دو بیت است:
مژده که خوارزمشاه ملک خراسان گرفت
ملک عراقین را همچو خراسان گرفت
ماهجه چتر او قلعه گردون گشاد

مورچه تیغ او ملک خراسان گرفت

(خاقانی ۹۵۸)

و از انوری بدون نام، ابیات بسیاری آورده:
ای شاه تاج و تخت و نگینت خجسته باد
ایامت از حوادث ایام رسته باد
کیوان موافقان ترا گر جگر خورد

نسرین چرخ را جگر جدی مسته باد

(انوری ۱۱۸)

ص ۲۹۰: شیخ سنایی در حدیقه می گوید:

هست کابین حره خون علی
(سنایی ۲۵۸)

گر تو در کار خویش شیر دلی

ص ۲۲: و شیخ سنایی راست:

در پیغمبری زند عادل
(سنایی ۵۵۵)

عدل کن زانکه در ولایت دل

از شعرای کم آوازه نیز نقل شعر کرده است.

ص ۵۸۸: و منشی ملک فخرالملک نظام‌الدین فرید جامی راست:

شهنشاه جهان بخشا تویی آنک

نوال از همتت خواهد فلک قرض

به چشم همتت کمتر نماید

ز یک ذره جهان در طول و در عرض

همی پاکان کروی به عهدت

پس از تقدیم شرط سنت فرض...

از شعرای دیگری نیز بدون ذکر نام ابیاتی نقل کرده است؛ از جمله:

ص ۴۵:

۹۱ گفتا چه کنم خانه فرو می‌آید
(منسوب به ابن سینا)

جان عزم رحیل کرد گفتم بمرو

ص ۶۰۱:

کمند صید بهرامی بیفکن جام می‌بردار

که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش

(حافظ ۱۷۴)

ص ۲۰۳:

حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت

آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت

(حافظ ۵۵)

ص ۶۲۹:

چراغی را که ایزد برفروزد هر آنکس پف کند سببت بسوزد
(ابوشکور)

از شعرای دیگری نیز نام برده که از آن میان ظهیرالدین فاریابی، عمادالدین روزنی، اثیرالدین اخسیکتی و احمد منوچهرهمدانی به گفته وی افضل الشعرا بوده‌اند.

اما گذشته از آنکه دیوان اشعار بسیاری از سرایندگان فارسی و عربی را در حفظ داشته و از آن‌ها بهره گرفته، گویا خود نیز از طبع شعر بی‌نصیب نبوده و در سراسر متن به مناسبت، ابیاتی از خود آورده:

ص ۲۴: در ذکر پادشاهی کیومرث:

چوهوشنگ در غار شد منزوی و لیعهد زد کوس کیخسروی
جهاندارطهمورث دیوبند که والا گهر بود و اختربلند...

ص ۶۳: در تاریخ لهراسب: محرر این کتاب و مؤلف این مقالات گوید:

چو پیری اثرکرد لهراسب را و لیعهد خودکرد گشتاسب را
به اندرزگفت ای سرافراز مرد ز راه و ز رسم نیا بر مگرد

ص ۳۰: در پادشاهی طهمورث: چنانک مؤلف فرماید:

وصایای هوشنگ را کار بند که من کار بستم شدم ارجمند
نه رامین چنین گفت روزی به ویس که پند خردمند بر جان نویس

ص ۵۴: چنانک کاتب این نسخه فرماید:

جهان را ز خسرو نباشد گزیر خدیوی سزاوار تاج و سریر
گراینده باشیم و گردن نهیم کرا تاج و دیهیم و افسر نهیم

ص ۵۱: چنانک مولف این کتاب [گوید]:

بترس از حادثات و رسم محدث من چون بر ممالک یافتی دست
امیری کو نهد بنیاد بدعت به دست خود کند بنیاد خود پست

منابع کتاب:

منابعی که نیکبپی در تألیف تاریخ خویش از آنها نام برده است، بیش از همه ترجمه تاریخ طبری و نظام التواریخ است. چنانکه بارها در عنوان بخش‌ها ذکر کرده است:

ص ۷۵: ذکر هرمزبن یزدجرد منقول از نظام التواریخ

ص ۹۸: ذکر فیروزبن یزدجرد منقول از ترجمه تاریخ طبری

ص ۱۰۱: شرح پادشاهی هرمزبن انوشیروان منقول از ترجمه تاریخ طبری و بارها از مختصر نظام التواریخ نام برده:

ص ۲۰۷: محمدبن جریر اندر کتاب نگفته است؛ اما در مختصر نظام التواریخ

چنین گفته است ...

ص ۵۰۴: دو بیت گفت که اندرین کتاب نبود؛ اما در مختصر نظام التواریخ

گوید...

اما بی‌گمان از منابع دیگری نیز بهره جسته که گاه به صورت پراکنده از آنها

نام می‌برد:

ص ۸۰: شرح پادشاهی انوشیروان بعضی منقول از تاریخ عجم و بعضی منقول

از ترجمه طبری ...

ص ۱۲۰: و به کتاب القنوج چنین مسطور است: بیرون از این کتاب محمدبن

جریر...

ص ۵۱۰: این حدیث خوارزم محمدبن جریر مختصر کرده و ما چنانکه در

کتب دیگر یافتیم آوردیم.

و در جایی گوید (ص ۴۰۴): ابن اثیر مورخ گوید که من با صلاح الدین...

بودم.

و بارها از ابن مقفع نقل می‌کند:

ص ۴۱: وابن مقفع که از راویان ملوک عجم است روایت می‌کند...

ص ۵۲: ابن مقفع که مؤلف اخبار ملوک عجم است می‌گوید...

ص ۵۶۶ اما در نقل خوارزمشاهیان عنوان چنین است: طایفه ششم خوارزمشاهیه منقول از تاریخ جهانگشای تألیف صاحب المخدموم دستورالوزرا خواجه علاءالدین عطا ملک جوینی...

که تا انتهای متن تقریباً رونویسی است از تاریخ جهانگشا، ج ۲، ص ۱ تا ۲۲۰ و ج ۱، ص ۳۷ تا ۱۳۶ با ثبت تمامی ابیات فارسی و حذف اغلب شعرهای عربی و برخی حوادث، مثل قیام تارابی و...

و در جایی دیگر می گوید (ص ۶۱۲): واگر کسی را به مطالعه آن رغبت افتد، جامعی که صاحب سعید طیب رشیدالدین به نام غازان خان تألیف کرده است، مطالعه نماید و بی گمان منظور وی جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله است.

ویژگی واژگان:

- استوار: (قابل اعتماد) (۱۹۸): قول من نزدیک خدای عزوجل استوار بود (۳۲۰) گفت: به دست استوار خود بفرست.

- خواستگاری (طلب) (۳۲۰): پیش والان آمد و خواستگاری مال کرد.
- آزادی (سپاسگزاری) (۲۳۵): تا ایشان را پیش عمر آزادی کنند... تا این دو تن را بیاورند که از او آزادی کنند.

- به تن خویش: شخصاً (ص ۲۷۸): معاویه خود به تن خویش بگرفت. (۲۴۱): خشمناک شد و به تن خویش متوجه شد به طرف مکران.

- به نفس خویش: شخصاً (۶۳۱): چنگیزخان به نفس خویش بدان بلاد رسید. (۶۵): و به نفس خویش راعی و شبان گوسفندان شد.

- از دست: (از سوی)، (۳۱۳): از دست پسر اشعث مردی بود نامش عبدالله عباس. (۳۰۶): او به طبرستان امیر بود از دست حجاج.

- گوسفند کشان (۳۱۰): این به روز عید گوسفند کشان بود.
- کنده: (خندق)، (۳۲۸): گرداگرد خیمه او کنده کردند؛ (۳۲۱): هر دو

گرداگرد خویش کنده کردند و هر یکی خندق خویش.

- تعبیه سپاه: (آرایش جنگی) (۲۵۸): مروان بن حکم تعبیه سپاه کرد. (۲۷۱):
مالک سپاه را تعبیه کرد. (۱۱۴): حرب را بیاراست و سپاه تعبیه کردند.
- ایدون: (این چنین) (۳۱۴): محمد بن جریر ایدون اندرین کتاب گوید.
- دستوری (اجازه) (۳۲۶): ایشان را دستوری دهد تا به خانه‌ها باز شوند.
(۳۳۱): قتیبه گفت: دستوری ندهم.
- عرض سپاه: (سان و رژه) (۳۱۷): مهلب را یافت که سپاه را عرض می‌کرد.
(۸۹): آنجا برنشین و سپاه عرض کن.
- ستوه: (خسته، عاجز) (۳۴۰): صالح نیز ستوه شد و طاقت آن نداشت.
(۳۲۷): این یاران تو ستوه شده‌اند.
- نیز: (از این پس) (۳۱۲): فرمود که نیز کس پیش این سگ مشوید.
- غوغا: (مردمان سفله) (۲۶۴): با وی گرد آمده بودند از عرب غوغا. (۲۸۷):
هر که را از دزدان و غوغاییان بیافت بکشت.
- مزگت: (مسجد) (۳۱۷): به مزگت آمد... به منبری بر شد و خطبه کرد.
- سبک: (زود) (۳۱۵): راهب سبک فرود آمد. (۳۰۹): سبک نامه دیگر نوشت.

- به جای: (درحق) (۲۹۸): پدر من عثمان به‌جای تو بد کرد.
- ذکر معدود قبل از عدد (۳۲۳): مرد چند با من بفرست. (۳۲۳): روزی چند
به سمندگان درنگ کرد. (۸۵): و چون سالی دو سه برین قاعده بگذشت. (۴۰۲): چون
قدحی چند شراب خورده بود.

ویژگی‌های رسم الخط متن: (طبق معمول متون کهن):

- الف: تمامی حروف پ، گ، چ به صورت ب، ک و ج ثبت شده.
ب: تمامی (ه) غیر ملفوظ پایان کلمات حذف شده است: خانها و چنانک (به
جای خانه‌ها و چنانکه).
ج: (ی) بدل از کسره اضافه پس از مصوت آ به صورت (ء) بالهاء، سلاحاء...

د: در بعضی موارد(س) با سه نقطه در زیر آمده.
ه: پیشوند (می) و (به) و پسوند (ها) جمع، همه جا متصل نوشته شده: بخانه، نامها، میروند.

و: نیشابور به دو صورت نیشابور و نیشابور آمده.
ز: کلمه (پیغامبر) و (پیغمبر) به هر دو صورت نوشته شده.
ح: کلمه (خشنود)، (خوشنود) به هر دو شکل و در یک مورد (خوش نود) آمده.

ط: کلمه (خندق) و (کنده) به هر دو صورت نوشته شده.
ی: عدد ۱۲ به دو صورت دوازده و دوانزده آمده.
ک: در یک مورد (نویشت) (که اگر خطای کاتب نباشد لابد به معنی جواز هر دو ضبط است) به معنی نوشت (۳۲۷): این صلح نامه است که قتیبه بن مسلم نوشت).

ویژگی های دستور زبانی: این متن از ویژگی های زبانی معمول در متون هم دوره خود برخوردار است؛ از جمله:

- کاربرد دو حرف اضافه: به...اندر (۳۲۹): به فلسطین اندر شدند؛ (۳۲۲): شما به شهرمن اندرید.

- کاربرد وجوه شرطی (۳۳۶): اگر نه آنستی که با من جفا کردی من با او سخن گفتمی.

- کاربرد (ی) تمنا و آرزو (۲۸۰): کاشکی ما را یاران بودندی تا ما این حرب کردیمی.

- کاربرد (ی) بیان خواب (۳۳۱): در خواب دیدی چنانچه دامن او بگرفتی و گفتی.

- کاربرد (ی) استمراری: (۳۳۳) چون مردمان یکدیگر را بدیدندی از بنا و عمارت پرسیدندی و به یکدیگر گفتندی.

- کاربرد (می) و (همی) استمراری (۳۴۰) حرب همی کرد تا کشته شد.

- پیشوند نفی فعل با فاصله (۳۱۹): هیچ روزی نبود که نه حرب می‌کرد.
(۳۱۵): پسر اشعث از حجاج نه ایمن بود.
- کاربرد وجه مصدری (۲۶۳): به خانه نتوانم نشستن؛ (۲۸۰): به آتش صبر نتوانم کردن.
- کاربرد فعل دعایی با میانوند (۹۲): خدای مرا نیرودهاد. (۲۷۷): خدای... مرا پیش خود براد و بر شما کس گماراد....
- عدم مطابقت فعل و فاعل (۳۱۲): فرمود نیز کس پیش این سگ نشوید.
تافته شدن (عصبانی شدن) (۳۱۳): حجاج از آن سخت تافته شد.
- نکوهیدن (۳۳۶): ایشان را دیگر بار بنکوهید.
- هشتن (۳۰۲): هیچ کس را نهشتی از بد گفتن.
- یارستن (۳۲۴): از بیم لشکر نیارست شدن.
- اندیشیدن (ترسیدن) (۳۱۰): حجاج از شما اندیشه نکند.
- باز کردن (معزول کردن) (۳۱۸): هشام را از امیری مدینه باز کرد.
- آغالیدن (تحریک کردن) (۲۶۹): مصریان را بر عثمان آغالیدندی.
- پرداختن (فارغ شدن) (۳۳۱): جواب نداد تا از تلاوت پرداخت.
- شاییدن (۳۱۶): تو مردی را نامزد کن که امیری خراسان رایشاید.
- اندرایستادن (پافشاری) (۳۱۶): حجاج اندرایستاد و آل مهلب را بنکوهید.
- گرفتن (آغاز کردن) (۳۱۹): شهر را به دار و چوب بستند و کندن گرفتند.
- هلیدن (اجازه دادن) (۲۱۵): گفتند: مهلیدش که در گور مسلمانان دفن شود.
گفت ما نهلیم او را.
- دست بازداشتن (رها کردن) (۲۴۱): سلیمان از آن حدیث دست بازداشت.
- نگریدن (۳۴۶): و اندر هشام همی‌نگردم.
- چشم داشتن (انتظار و توقع) (۸۹): تا هیچ کس از من محابا چشم ندارد.
- فروهشتن (۳۱۷): از بالای آن دره سنگی فرو هشت.
- بوده بود (۲۲۶): بهرام چوبین از ری بوده بود.

- برداشتن (حرکت کردن) (۳۱۲): چون وقت بهار آمد قتیبه از مرو برداشت.
- شمشیردرنهادن (قتل عام کردن) (۳۵۹): خزریان شمشیر اندر نهادند و مسلمانان را همی کشتند.

- جنانیدن (تحریک کردن) (۲۷۰): علی گفت ایشان را مجنبان.
- خلانیدن (۲۵۹): شمشیر بر گلویش همی زدند و در پهلویش خلانیدند.
یادآوری این نکته خالی از فایده نیست که این متن ارزشمند هم اینک در دست تصحیح است.

پی نوشت:

۱- معزالانساب فی شجرة الانساب نسخة عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۱۴۰۴ برگ ۴۵.

فهرست منابع:

- انوری. دیوان. تصحیح مدرس رضوی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، چ ۴، ۱۳۷۲.
- جوینی. تاریخ جهانگشا. تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، تهران: انتشارات بامداد، چ ۳، ۱۳۶۷.
- راوندی. راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق. تصحیح محمد اقبال، تهران: انتشارات علی اکبر علمی، چ ۳، ۱۳۶۳.
- سنایی. حدیقة الحقیقه. تصحیح مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران چ ۳، ۱۳۶۸.